**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030718**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

من در سال گذشته مفصل در مورد تفاوت اخبار و انشاء صحبت کردم و ارتباط این بحث را با بحث حقیقت وضع بیان کردم. چکیدۀ مطالب در جلسۀ ۶۰ و ۶۱ سال قبل آمده، این دو جلسه را ملاحظه بفرمایید ما شنبه ان شاء الله در کلاس راهنما یک بار دیگر این بحث جلسۀ ۶۰ و ۶۱ سال گذشته را عنوان خواهیم کرد. ما بعضی نکات آن جلسات مطرح کردیم، الآن می‌خواهم یک مقداری مطالب آن جلسات را من در واقع به یک مرحله‌ای رسیدم بحث را ادامه ندادم، می‌خواهم آن بحثش را ادامه بدهم. چکیدۀ مطالب گذشته را عرض بکنم، آن این است که چند مرحله بحث آنجا ما داریم، یک مرحله اینکه حقیقت وضع چی است، به تعبیر دیگر علقۀ وضعیه‌ای که ایجاد می‌شود به چه شکلی است، یعنی آن نتیجۀ وضع که در وضع تعیینی و در وضع تعینی مشترک هست به چه شکل هست. آیا این علقه یک علقۀ تصوریه است یا علقۀ تصدیقیه است؟ ما توضیح می‌دادیم که این علقه، علقۀ تصوریه نیست علقۀ تصدیقیه است با توضیحاتی که در آن بحث مطرح کردیم. نمی‌خواهم وارد بحث مجدد آنجا بشوم، بر خلاف شهید صدر و آقای شهیدی و بعضی از بزرگان دیگر که علقۀ وضعیه را علقۀ تصوریه می‌دانند ما علقه را علقۀ تصدیقیه معنا می‌کردیم. و می‌گفتیم واضع یک رفتاری را انجام داده و متکلم با تبعیت کردن از واضع و اقتداء به واضع می‌خواهد یک مطلب را به مخاطب القاء کند و یک جهت مشترک یک فعل نفسانی که در درونش هست را می‌خواهد به مخاطب القاء کند و بفهماند، از این جهت تمام کلمات، چه کلماتی که مفردات باشند چه کلماتی که جمل باشند به یک معنا همه‌شان علقۀ تصدیقیه دارند. این یک معنای مشترکی بین تمام کلمات هست. چه کلمۀ زید را ما به کار ببریم در واقع مخاطب از شنیدن کلمۀ زید از من می‌فهمد که من قصد داشتم کلمۀ زید را به او منتقل کنم این یک معنای مشترک علقۀ تصدیقیه است که در همۀ موارد وجود دارد. ولی یک جهت خاصی بین مفردات، یعنی آن کلماتی که انسان به کار می‌برد بعضی‌هایشان در مورد مفاهیم افرادی هستند، زید، عمرو، بکر، خالد، خوردن، آشامیدن، حالا چه از مفاهیم جواهر باشد، اعراض باشد هر چی می‌خواهد باشد. یک سری الفاظ هست از یک نوع نسبت تامه که آقایان تعبیر می‌کنند حکایت می‌کند. البته ما در بحث‌های سابق ذکر می‌کردیم که بهتر است به جای کلمۀ نسبت تامه کلمۀ اسناد را به کار ببریم. ما می‌گفتیم آن چیزی که به نام نسبت ناقصه مطرح هست با چیزی که به نام نسبت تامه مطرح هست اینها جامع حقیقی ندارند، اینها دو سنخ‌اند. ما یک چیزی به نام نسبت ناقصه داریم، نسبت ناقصه این هست که دو تا مفهومی که در ذهن انسان جدا هستند، ذهن انسان این قدرت را دارد که این دو تا مفهوم را به هم پیوند بدهد، به یک مفهوم وحدانی بسازد، غلام و زید جدا از هم هستند، اینها به همدیگر چسبانده می‌شوند غلامُ زید ساخته می‌شود، آن لفظی که این قدرت را به متکلم می‌دهد که مفاهیم مستقل از هم را به همدیگر ارتباط بدهد و اجزای یک مفهوم مرکب قرار بدهد آن نسبت ناقصه است، یعنی دال بر نسبت ناقصه است. ولی نسبت تامه اصلا از این سنخ نیست که آن مفاهیم از استقلال خودشان خارج بشوند و یک مفهوم مرکب ساخته بشود، اصلا مفهوم مرکب اینجا نداریم. نسبت تامه اسناد هست، اسناد حقیقتش با نسبت ناقصه متفاوت است. اسناد ما سه جور اسناد داریم، با سه، یکی اسناد خبریه، یک جور اسناد انشاء طلبی، یک جور انشاء غیر طلبی، این سه تقسیم و ما ذکر می‌کردیم که مراد از، اخبار مثلا من می‌گویم زیدٌ مثلا هندٌ طالقٌ، می‌خواهم خبر بدهم از اینکه هند طلاق پیدا کرده، این یک جور هست. یک موقعی من اخبار نمی‌دهم می‌خواهم طالق بودن زید را ایجاد کنم، می‌گویم هندٌ طالقٌ، این اسناد من، این را می‌خواهد ایجاد کند که طلاق زید به وسیلۀ این لفظ من ایجاد می‌شود. یک جور دیگر هم این هست که من طلاق زید را می‌خواهم طلب بکنم، زیدٌ طالق یعنی یجب ان تطلق هندٌ، کلمۀ هندٌ طالق را در هر سه مورد من می‌توانم به کار ببرم، هم جملۀ اسناد اخباری هم انشاء غیر طلبیه هم انشاء طلبیه که ما اشاره می‌کردیم انشاء طلبیه و غیر طلبیه اصلا دو سنخ مختلف هستند و ممکن است ما بگوییم که بهتر است که اصلا اینها را لفظ انشاء را درش به کار نبریم بگوییم اسناد سه قسم است، اسناد خبریه، اسناد ایقاعیه و اسناد طلبیه که در تقسیم بندی بعضی از نحاة به این شکل تقسیم‌بندی شده، گفتند اسناد یا خبریه است یا ایقاعیه است یا طلبیه است. حالا من آن اسناد ایقاعیه یا انشاء غیر طلبیه را از محل بحث خارج می‌کنم که آن یک دشواری‌های خاص خودش را دارد برای اینکه بتوانیم راحت‌تر بحث را دنبال کنیم بحث را منحصر می‌کنم به مقایسۀ اسناد خبریه و اسناد طلبیه، حالا واژۀ انشاء هم فعلا به کار نمی‌برم. یک موقعی در ذهن من یک جمله‌ای شکل می‌گیرد، زیدٌ قائمٌ، این یک جملۀ خبریه است. یک جملۀ انشائیه هم هست لیقم زیدٌ، می‌خواهیم این دو تا را با همدیگر مقایسه کنیم، یک وجه مشترک در هر دوی اینها وجود دارد آن این است که زیدٌ قائمٌ و لیقم زیدٌ هر دوشان یک فعل نفسانی در نفس متکلم وجود دارد، فعل اسناد دادن حالا چه اسناد خبریه چه اسناد طلبیه. این نکته را توجه بفرمایید در جایی که من می‌گویم زیدٌ قائم ممکن است اصلا اعتقاد به قائم بودن زید نداشته باشم، اینکه ما می‌گوییم یک فعل نفسانی این فعل نفسانی تصدیق نیست، ممکن است من اصلا این جمله‌ای که می‌گویم زید قائمٌ دروغ می‌گویم خودم هم می‌دانم زید قائم نیست ولی این جمله را به کار می‌برم، در جایی که متکلم رسما دروغ می‌خواهد بگوید، حالا یا شاک در قیام زید، اصلا عالم به خلاف است، می‌داند زید قائم نیست، با این حال زیدٌ قائم را به کار می‌برد. و جایی که نه معتقد هست که زید قائم است کلمۀ زیدٌ قائم را که به کار می‌برد مفاد این یکی است یعنی اسناد خبریه در جملات صادقه و جملات کاذبه، مراد از صادقه و کاذبه یعنی جملاتی که متکلم یقین دارد به صادق بودنش، یا جملاتی که یقین دارد به کاذب بودنش، یا جملاتی که شک دارد در صادق بودن و کاذب بودنش همۀ اینها یکسان است، زیدٌ قائم یک مفاد، یک فعل نفسانی بیشتر نیست که آن فعل نفسانی اخبار است، اخبار است به اینکه زید و قیام با همدیگر متحد هستند. ما در نفس متکلم دو تا فعل داریم، که یک فعلش از فعل دیگر حکایت می‌کند، یکی فعل اخبار، یکی فعل تصدیق، تصدیق به قیام زید. اخبار به قیام زید حاکی از این هست که در نفس من این تصدیق وجود دارد، ممکن است این حکایت مطابق واقع باشد یا مطابق با واقع نباشد. درست باشد یا درست نباشد. البته صدق و کذب بودن جملۀ زیدٌ قائم به این اعتبار نیست. اینکه ما زیدٌ قائم را می‌گوییم جملۀ خبریه هست و الخبر ما یحتمل الصدق و الکذب به اعتبار این نیست که زیدٌ قائم من ممکن است یقین داشته باشم ممکن است شک داشته باشم، به این اعتبار صدق و کذب نیست. صدق و کذب به اعتبار خارج است.

**شاگرد:** مخبری نیست خبریه است

**استاد:** نه مرادم حالا لفظ مخبری و خبری را کنار بگذارید، آن الفاظ را کنار بگذارید، صدق مخبری اصلا اصطلاحی نیست آن یک چیز خارج از اصطلاح است. صدق و کذب وصف کلام هست، وصف متکلم نیست، آن یک چیز بی‌خودی است که بعضی‌ها گفتند و در اوّل مختصر معانی و مطول هم مفصل در موردش توضیح داده که صدق و کذب، آنها یک اصطلاح بی‌خودی است که بی‌خود در بحث وارد کردند.

**شاگرد:** می‌گوییم صادق است منظورمان؟

**استاد:** آنها بی‌خود است حالا بعدا، اجازه بدهید آن بحث را وارد نکنیم مسیر بحث را منحرف می‌کنید. بحث همین هست که قضیۀ خبریه ممکن است صادق باشد ممکن است کاذب باشد. صادق بودنش به اعتبار اینکه محکی اخبار من که یک فعل نفسانی دیگر هست و یک تصدیق هست آن تصدیق ممکن است مطابق خارج باشد ممکن است مطابق خارج نباشد، صدق و کذب به این اعتبار هست، به اعتبار اینکه آن علم تصدیقی من به اصطلاح منطقی‌ها ممکن است مطابَق خارجی منطبق علیه خارجی داشته باشد و صدقٌ. الجملة ان کان له واقعٌ یطابقه او لا یطابقه فخبر. اینجوری تعبیر می‌کنند، به اعتبار آن واقعیت خارجی این صدق و کذب تعبیر می‌شود. پس بنابراین ببینید من یک اسناد خبری در نفس من هست که یک فعل نفسانی است، این اسناد خبری از یک تصدیقی حکایت می‌کند که باز هم در نفس من است. این تصدیق ممکن است مطابق واقعیت خارجی باشد یا ممکن است مطابق واقعیت خارجی نباشد صدق و کذب در موردش مطرح است. یک مرحلۀ دیگری داریم به نام طلب، حالا من طلب را به جای لیقم زیدٌ مثال دیگری می‌زنم، مخاطب در نظر می‌گیرم که یک مقداری راحت‌تر هست. «قُم یا زید»، اوّلاً یک نکته‌ای اینجا من عرض بکنم، قم یا زید را که ما می‌گوییم طلب، طلب گاهی اوقات یک صفت نفسانی انسان هست که مطلوب منه هم اصلا ندارد، من قیام زید را در صدد محقق کردنش هستم کاری می‌کنم که زید قائم بشود این طلبی که اینجا ما می‌خواهیم مطرح کنیم طلبی هست که با مِنْ متعدی شده، این را ما یک بار از قول حاج آقا نقل کردیم و بسیار مطلب مهمی در این بحث هست آن این است که کلمۀ طلب، کلمۀ اراده، گاهی اوقات بدون مِنْ متعدی می‌شوند، می‌گوییم طبتُ قیام زیدٍ، اردت قیام زیدٍ، ولو مربوط به فعل غیر هم باشد گاهی اوقات بدون من متعدی می‌شود، گاهی اوقات با مِن متعدی می‌شود، طلبتُ مِنْ زید ان یقوم. اردتُ من زید ان یقوم، آن چیزی که اینجا مورد کلام ما هست طلب به این معناست، طلبی که با مِن متعدی می‌شود. در بعضی از کلمات آقایان این نکته غفلت شده یک نقض‌هایی احیانا به بعضی از مبانی وارد شده که مثلا کلام مرحوم آخوند بحث طلب را مطرح می‌کنند کأنّ می‌گویند طلب تصدی برای تحقق شیء است، در جایی که من ارادۀ حقیقیه ندارم آن صفت نفسانی طلب در نفس من وجود ندارد طلب به کار، لفظ طلب را ما به کار نمی‌بریم در حالی که قطعا صیغۀ مثلا امر را ما به کار می‌بریم. کسی که به جهت استهزاء می‌گویم قُم یا زید، زیدی که اینجا افتاده اصلا نمی‌تواند از جای خودش تکان بخورد، می‌گوید وایستا ببینم کأنّ می‌خواهم اشاره کنم که تو اینجا عاجز هستی و نمی‌توانی، اینجا به هر حال آن ارادۀ نفسی طلب که وجود ندارد، من نمی‌خواهم قیام زید را که اراده نکردم. ولی به یک معنایی از معانی از زید طلب قیام کردم حالا این را توضیح خواهیم داد. من در جایی که قم یا زید را به کار می‌برم در نفس متکلم یک فعلی تحقق پیدا می‌کند که ناشی از وضع است، وضع به من اجازه می‌دهد که این فعل را من محقق کنم و آن طلب قیام از زید. این طلب قیام از زید حاکی از فعل نفسانی، اصلا حاکیه نیست، با زیدٌ قائم فرق دارد. زیدٌ قائمٌ یک محکی دارد که آن محکی تصور ذهنی‌اش هست و آن محکی گاهی اوقات با خارج منطبق هست، گاهی اوقات با خارج منطبق نیست. ولی وقتی من از زید طلب قیام می‌کنم، یک فعل نفسانی وجود دارد به نام طلب کردن از زید قیام را، این فعل نفسانی اصلا محکی ندارد، اینجور نیست که، این نکته را هم ضمیمه بکنم یک موقعی، آن را بعدا عرض می‌کنم. ما در موارد نسبت‌های تامه به قول نحوی‌ها یک فعل نفسانی در نفس من شکل می‌گیرد، این فعل نفسانی گاهی اوقات فعل حاکیه هست، گاهی اوقات فعل غیر حاکیه است، مراد از حاکیه در اینجا، حاکی بودن از یک فعل نفسانی دیگر نه خارج فعلاً. اصلا وقتی من می‌گویم قم یا زید تنها یک فعل نفسانی به نام الطلب من زید القیامة تحقق دارد، فعل نفسانی دیگری از این جمله در نمی‌آید. البته یک نکته‌ای اینجا هست که آن نکته را هم باید توجه کرد آن این است که قُم یا زید را دواعی مختلفی از این جمله وجود دارد، چرا من این طلب را که یک فعل نفسانی هست در نفس متکلم تحقق دارد به کار بردم؟ این نکته را هم توجه داشته باشید، قم یا زید را گاهی اوقات متکلم از باب شوخی به کار می‌برد، هزل و مزاح، قم یا زید را گاهی اوقات در جایی که طلب حقیقی دارد به کار می‌برد، واقعا می‌خواهد زید قیام کند. گاهی اوقات قم یا زید را در جایی به کار می‌برد که می‌خواهد ناتوانی مخاطب را افهام کند. قم یا زید را گاهی اوقات در جایی به کار می‌برد می‌خواهد اصلا طرف را قادر کند و واقعا قیام بکند، کما اینکه در کرامات ما می‌فهمیم می‌شنویم که امام زمان علیه السلام به یک بنده خدایی که از جهت پا قدرت ایستادن ندارند خطاب بهش می‌کنند بایست که می‌گوید من نمی‌توانم می‌گوید بایست، این ایستادن به انگیزۀ این هست که اصلا طرف را اقدار کند، داعی بر این به کار بردن صیغۀ امر و صیغۀ طلب اقدار مخاطب هست، معانی مختلفی که مرحوم آخوند ذکر کرده و بیشتر از مرحوم آخوند نحاة ذکر کردند که گاهی اوقات تسخیر و تحکم و تأجیز و آن معانی تمنی ترجی معانی مختلفی که صیغۀ امر دارد که مرحوم آخوند می‌فرماید همۀ اینها مستعمل فیه نیستند، بلکه دواعی هستند. یک توضیحی در مورد دواعی می‌خواهم اینجا عرض کنم. اوّل من قبل از اینکه، اینجا چون یک اشکالاتی مرحوم ایروانی کرده در مورد دواعی که آقای شهیدی هم دنبال کرده، جوهر همان اشکالات را به نحو دیگری مرحوم آقای روحانی در منتقی الاصول مطرح کرده، آنها را خوب هست که یک مقداری توضیح بدهیم، هم کلام مرحوم آخوند روشن بشود هم این، یک مقداری به نظر می‌رسد که در لفظ دواعی خیلی این آقایان گیر کردند که احساس کردند کأنّ لفظ دواعی را اینجا نمی‌شود به کار برد. اشکال کلی چون یک نکته‌ای هست مرحوم ایروانی و مرحوم آقای روحانی که داعی که به اصطلاح منطقی علت غایی هست، علت غایی چیزی هست که به وجود خارجی معلول شیء هست، و به وجود ذهنی علت شیء هست و این داعی و علت غایی در بحث دواعی که مرحوم آخوند مطرح کردند تصویر نمی‌شود. اصل اشکال این هست که مرحوم ایروانی به یک شکل و مرحوم آقای روحانی به یک شکل دیگری آن را تبیین کردند که در موردش بعدا بحث خواهیم کرد. من حالا صرفنظر از آن اشکال که بعدا بهش خواهیم پرداخت به نظرم این اشکال را باید بپردازیم و اشکال مهمی، یعنی اشکالی هست که به نظرم خیلی هم اتفاقا مهم نیست ولی ممکن است ذهن را درگیر کند و تصور بشود که کلام مرحوم آخوند مثلا کلام سستی است و چون این لازم هست. چون ما به هر حال نسبت به تبیین دقیق کلام مرحوم آخوند و نکاتی که کلام مرحوم آخوند روشن می‌کند یک نوع تعهد و التزامی در اینجا داریم، بنایمان چون متن کلام مرحوم آخوند است نسبت به کلام مرحوم آخوند و توضیحش چیز داریم، این است که دواعی فردا توضیح می‌دهم. حالا صرفنظر از آن اصطلاح دواعی و امثال اینها در جملات اخباریه من عرض کردم جملۀ اخباریه من می‌گویم زیدٌ قائمٌ، این زیدٌ قائمٌ را هم در موارد شوخی دارم می‌کنم هم در مواردی که اصلا اعتقاد ندارم امثال اینها، همۀ اینها این جمله را به کار می‌برم. ولی یک نکتۀ دیگری وجود دارد آن این است که من زیدٌ قائم را خودم که به کار نمی‌برم، دارم به مخاطب منتقل می‌کنم. انگیزۀ از کار بردن زیدٌ قائمٌ این هست که در مخاطب یک تأثیری بگذارم، آن تأثیر چی است؟ یعنی داعی من از استعمال لفظ زیدٌ قائمٌ ایجاد یک حالت در مخاطب است، آن ایجاد حالت در مخاطب یک حالتش که در همۀ موارد وجود دارد آن حالت این است که به مخاطب بفهمانم که من زیدٌ قائم را استعمال کرده‌ام، گفتیم ما یک پدیده‌ای به نام اسناد زید به قائم داریم، اینکه من قائم را به زید اسناد داده‌ام، این پدیده را می‌خواهم به ذهن مخاطب منتقل کنم، اینکه در همۀ مواردش هم هست. ولی خب چرا؟ اسناد زید، قائم بزید را به ذهن مخاطب من می‌خواهم منتقل کنم در طول این انتقال در همۀ موارد هست در بعضی موارد یک چیزهای دیگری هم وجود دارد، مثلا اینکه من می‌خواهم تصدیق به قیام زید را در ذهن او ایجاد کنم، یعنی همان تصدیقی که در ذهن من ممکن بود باشد ممکن بود نباشد که ما عرض کردیم اسنادی که در ذهن متکلم هست یک فعل نفسانی دیگر به نام تصدیق در ذهن متکلم هست در ذهن مخاطب هم ممکن است ما آن تصدیق را بخواهیم منتقل کنیم. البته همیشگی نیست چون آن تصدیق متوقف بر این هست که متکلم من را اوّلا جاد بداند، شوخی کننده نداند، و الا شوخی بداند متکلم اگر معتقد باشد که من دارم شوخی می‌کنم آن تصدیق در ذهنش شکل نمی‌گیرد، یک. از سوی دیگر من را صدوق بداند، راستگو بداند، و الا اگر راستگو نداند حالا اگر فوقش این است که جاد هم بداند به این اعتقاد می‌رسد که متکلم اعتقاد دارد به قیام زید را، ولی به خود قیام زید اعتقاد پیدا نمی‌کند، اعتقاد به معتقد بودن متکلم به قیام زید شیءٌ و اعتقاد به مفاد قضیه شیءٌ آخر. اصل قضیه این هست که خیلی وقت‌ها من می‌خواهم در ذهن مخاطب آن هدف نهایی این هست که در ذهن مخاطب تصدیقی شبیه همان تصدیقی که در ذهن من هست ایجاد کنم ولی اینها دائمی نیست، همیشگی نیست، گاهی اوقات هست، گاهی اوقات نیست. ما شبیه همین مدل تحلیل‌ها در مورد جملات طلبیه هم داریم، عرض کردم در جملات طلبیه ما در افق ذهن متکلم فقط یک مرحله داریم، یک فعل داریم، آن فعل طلب، الطلب من المخاطب الفعله، در ذهن متکلم وجود دارد که عرض کردم این در همۀ موارد وجود دارد، که شنبه ان شاء الله در موردش توضیح خواهم داد. هدف این طلب چی است؟ داعی من بر این طلب چی است؟ طلب در موارد تسخیر هست، در موارد شوخی هست، در موارد امتحان هست، در همۀ این موارد هست. آیا من این، ببینید ما در موارد جملۀ خبریه می‌خواهیم یک چیزی شبیه آن تصدیقی که در ذهن من هست در ذهن مخاطب ایجاد کنم، یا لااقل یک اعتقاد به اینکه، شبیه همین اعتقادی که من دارم اعتقاد را در ذهن مخاطبم ایجاد کنم. ولی آیا در جملۀ طلبیه من متکلم، جملۀ طلبیه گفتم من طلب دارم، یک فعلی در نفس من هست به نام طلب، من در ذهن مخاطب می‌خواهم طلب را ایجاد کنم؟ نه، فرض این است که در موارد طلب در ذهن متکلم فقط یک فعل وجود دارد آن فعل طلب است. به خلاف موارد اخبار، موارد اخبار در ذهن متکلم یک اخبار داریم، یک تصدیق داریم که این اخبار از آن تصدیق حکایت می‌کند آن حکایت از خارج حکایت می‌کند. یعنی اخبار از تصدیق حکایت می‌کند، از علم تصدیقی که یک فعل نفسانی هست آن علم تصدیقی از خارج. ولی در بحث طلب من در ذهن مخاطب که طلب را نمی‌خواهم ایجاد کنم، آن جور مشابه‌سازی که در بحث اخبار هست اصلا در هیچ جا در بحث طلب وجود ندارد. حالا این یک توضیح بیشتری دارد که این را شنبه ان شاء الله در موردش توضیح بدهم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد